فصلنامه علمی ـ پژوهشی اندیشه نوین دینی
سال ۱۱، پاییز ۱۳۹۴، ش ۴۲
صفحات ۸۰ ـ ۶۷

ANDISHE-E-NOVIN-E-DINI
A Quarterly Research Journal
Vol. 11, Autumn 2015, No. 42

بازخوانی انتقادی ادلهٔ موافقان و مخالفان قاعدهٔ لطف در مباحث کلامی

حمید کریمی*

چکیده

یکی از قواعد مهم در کلام عدلیه، قاعدهٔ لطف است که براساس آن در مسائل متعددی، حکم به وجوب لطف بر خداوند می‌شود. با تعریف لطف، شرایط و اقسام آن به‌منزله مدخل بحث و بازخوانی ادله موافقان، یعنی غالب متکلمان امامیه و معتزله، ناتمام بودن آنها روشن می‌شود. همچنین با ارزیابی ادله مخالفان، مانند بشر بن معتمر و شارح مقاصد، ضمن مناقشه در برخی، شماری دیگر تأیید خواهد شد. عقل حکم می‌کند که خداوند حکیم است و مقتضای حکمت بر او لازم است؛ اما از جهت کبروی، لطف واجب نیست؛ چراکه فروض بی‌نهایتی دارد که در خارج محقق نشده است؛ بلکه می‌تواند محقق شود. از حیث صغروی نیز می‌توان مجموع مصالح و مفاسد یک امر خاص را تشخیص داد تا سپس حکم شود که بر خداوند لازم است یا نیست. در همه مسائلی که علمای شیعه به این قاعده استناد کرده‌اند (وجوب تکلیف شرعی، بعثت انبیا، عصمت پیامبران، لزوم وعد و وعید، وجوب نصب امام) ادله جایگزین وجود دارد.

واژگان کلیدی

لطف، قاعده لطف، اصلح، لطف محصّل، لطف مقرّب، وجوب نصب امام، وجوب تکلیف.

طرح مسئله

یکی از قواعد مهم در کلام اسلامی و مذهب عدلیه، قاعده لطف است که در برخی از مسائل اساسی کلام، مانند وجوب تکلیف، لزوم ارسال انبیا، نصب امام، عصمت انبیا و وعده و وعید و حسن آلام ابتدایی به آن

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علم و صنعت ایران.
h_karymi@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۳۰
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۳۰

استناد می‌شود. در کبرا و صغرای این قاعده، از همان اوان طرح قاعده بین متکلمان مسلمان اختلاف بوده است. نگارنده از زمان آشنایی با این قاعده، احساس نوعی خلل در شمول و مصادیق این قاعده داشت. در این نوشتار برآنیم تا استدلال موافقان و مخالفان را بازخوانی کنیم و صحت و سقم ادلهٔ طرفین را بسنجیم. سؤال این است که لطف آن‌گونه که در کلمات عدلیه آمده است، آیا بر خداوند لازم است یا نه؟ آیا غیر از اقتضای کلی صفت حکمت، جود و کرم، اصلی به نام لطف داریم؟ آیا ما می‌توانیم هرچه را لطف دانستیم، بر او واجب بدانیم؟

ابتدا توضیح کوتاهی درباره این قاعده، تعریف، اقسام، شرایط، دیدگاه‌ها و مبانی آن داده می‌شود تا محل بحث و اشکال در کبری و صغری روشن شود.[۱]

لطف در لغت و اصطلاح

لطف مصدر از باب فَعَل یفعُل است و به‌معنای رفق و نرمی یا دنوّ و نزدیکی، یا مصدر از باب فعُل یفعُل است از باب کرم به‌معنای دقت و ظرافت، ضد ضخامت و کثافت یا فشردگی است. (شرتوتی لبنانی، ۱۴۰۳: ۲، کلمهٔ «لطف»؛ فیومی، بی‌تا: ۲ / ۲۴۶؛ ابراهیم مصطفی و دیگران، بی‌تا: ۲ / ۸۲۶؛ و سایر کتب لغت)

در اصطلاح متکلمان یا لطف از صفات فعلی خداوند است. به تعبیر خواجه طوسی، لطف عبارت است از اموری که مکلّف از طریق آنها به انجام طاعات نزدیک‌تر، و از انجام معاصی دورتر می‌گردد؛ البته با وجود دو صفت:

۱. سهمی برای آن امر در تمکین و قادر ساختن مکلف نیست؛ زیرا اموری که در اصل تمکن مکلف دخیل باشند، شرط تکلیف هستند و تا خدا آنها را ندهد، ما مکلف نیستیم.

۲. آن امر سبب الجای مکلّف نشود؛ یعنی به سرحدّ اضطرار نرسد، وگرنه بازهم موجب جبر و منافی با تکلیف خواهد بود؛ درحالی‌که لطف با تکلیف منافی نیست. (حلی، ۱۴۰۷: ۳۲۴)

شیخ مفید (م. ۴۱۳ ق) می‌گوید: «اللّطف ما یقرب المکلّف معه إلی الطاعة و یبعد عن المعصیة». (مفید، ۱۳۷۲ الف: ۱۰ / ۳۵) قاضی عبدالجبار (متوفی ۴۱۵ ق) می‌گوید: «إنّ اللطف هو کلّ ما یختار عنده المرء الواجب و یتجنّب القبیح، أو یکون عنده أقرب اما إلی اختیار (الواجب) أو إلی ترک القبیح». (همدانی، ۱۴۲۲، مبحث اللطف و الأصلح؛ مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۸۶؛ حمصی رازی، ۱۴۱۲: ۱ / ۲۹۷)

خداوند به یکی از سه شیوه ذیل می‌تواند تکالیف را به بندگان برساند:

۱. مراد خویش را به انسان‌ها ابلاغ فرماید و اسبابی را هم که در انجام آن مراد دخیل هستند، در اختیار بشر قرار دهد؛ یعنی به آنها توانایی و ابزار کار بدهد؛ ولی دیگر وعده و وعیدی نباشد.

---

۱. محور اصلی بحث و سیر مطالب، مطابق با مباحث استاد حجت‌الاسلام ربانی گلپایگانی در *القواعد الکلامیه* (۱۴۱۸: ۱۲۴ ـ ۹۶) است و مطالب ضمن برگردان به فارسی، خلاصه، کم یا زیاد شده و دیدگاه نویسنده نیز بیان شده است.

۲. راه هر نوع سرپیچی از دستوراتش را بر بندگان بسته، آنان را به انجام طاعات و ترک معاصی مجبور سازد. چنین امری برخلاف حکمت الهی از تکالیف در این دنیا (آزمایش و تکامل) است.

۳. بندگان را مکلف فرموده، آنها را به سوی اعمال صالح ترغیب نماید و وعده بهشت دهد و از اعمال زشت بر حذر دارد و وعید جهنم دهد. لزوم لطف، یعنی این حالت سوم.

لطف محصّل و مقرّب

الطاف مختلف از جانب خداوند گاهی به انجام عبادت یا کار حسن از سوی مکلف منجر می‌شود که به آن «لطف محصّل» می‌گویند و گاهی فقط موجب نزدیکی مکلف به طاعت می‌شود که به آن «لطف مقرّب» می‌گویند.

علامهٔ حلی (م. ۷۲۶ ق) بعد از تعریف لطف مقرب می‌گوید: «لطف گاهی محصّل است و آن لطفی است که با وجود آن، اطاعت بنده به نحو اختیاری حاصل می‌شود». (حلی، ۱۴۰۷: ۳۲۵) سعدالدین تفتازانی (م. ۷۹۳ ق) نیز می‌گوید: «در کلام معتزله، لطف آن چیزی است که مکلف با وجود آن، اطاعت خدا می‌کند؛ چه با ترک یک عمل باشد، چه با انجام یک عمل؛ یا اینکه به اطاعت نزدیک می‌شود و البته در هر دو فرض، اختیار باقی است؛ حال اگر نزدیک‌کننده به انجام واجب یا ترک حرام باشد، لطف مقرّب نامیده می‌شود و اگر موجب تحصیل این اطاعت شود، لطف محصّل نامیده می‌شود». (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۴ / ۳۱۳)

بنابراین لطف، فرع بر تکلیف است و به آن تعلق می‌گیرد. محقق طوسی می‌نویسد: «و هو واجب بعد ثبوت التکلیف». (طوسی، ۱۴۰۵: ۳۴۳) البته تکلیف محل بحث، اعم از تکلیف عقلی و شرعی است و به قول معروف: «التکالیف الشرعیّة، ألطاف في التکالیف العقلیة».

اقسام لطف از نظر فاعل

لطف را از حیث مباشر و فاعل آن، به سه قسم تقسیم کرده‌اند:

۱. لطفی که فعل خود خدا است؛ مثل تشریع دین و ارسال پیامبران.

۲. لطفی که فعل مکلف در حق خودش است؛ مانند نظر در دلایل توحید.

۳. لطفی که فعل مکلف و لطف نسبت به دیگران است؛ مثل تبلیغ رسالت الهی به مردم.

محقق بحرانی می‌نویسد: «لطف یا از افعال الهی است، مانند فرستادن پیامبران، یا از اعمال مکلفان است؛ دومی یا لطف در تکلیف خودش است، مانند پیروی پیامبران و تبعیت از آنان، یا لطف در تکلیف دیگران است، مثل رساندن وحی از طریق پیامبران. این حکیمانه نیست که خداوند دیگران را مکلف کند، مگر درصورتی‌که بداند آن لطف باید حتماً محقق شود؛ آن لطف باید دارای مصلحتی برای فاعل عمل باشد؛ زیرا واجب کردن یک عمل بر شخص درصورتی‌که مصلحت کلاً به دیگری می‌رسد و برای فاعل فایده‌ای ندارد، ظلم است».

(بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۱۸ با کمی تلخیص و تصرّف؛ سیوری، ۱۴۰۵: ۲۸۷؛ همو، ۱۴۲۲: ۱۵۲، و حمصی رازی، ۱۴۱۲: ۱ / ۳۰۵ ـ ۳۰۴)

شرایط لطف

برای لطف، شرایطی ذکر کرده‌اند: اول اینکه، در اصل تمکن از تکلیف دخالت نداشته باشد؛ دوم اینکه، به حد اجبار نرسد؛ سوم اینکه، بین لطف و تکلیف، مناسبت باشد؛ چون انگیزه شدن برای طاعت، منوط به وجود مناسبت بین لطف و تکلیف است. (مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۸۷؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۷۷) چهارم اینکه، واجب است مکلف به لطف بودن و مناسبت، علم داشته باشد؛ چون انگیزه بودن، فرع بر آگاهی است؛ اگرچه اجمالی باشد؛ مثلاً بداند مصائبی که به آنها مبتلا می‌شود، لطف الهی است. (همان؛ مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۸۷)

دیدگاه متکلمان درباره قاعدهٔ لطف

همان‌گونه که دیدگاه مشهور بین متکلمان امامیه، اعتقاد به قاعده حسن و قبح عقلی است، آنها قاعده لطف را نیز قبول دارند؛ چنان‌که اکثریت عالمان معتزلی نیز این قاعده را قبول دارند تا جایی که این از علائم مذهب اعتزال شمرده شده است. تنها از دو نفر از معتزله بغداد، بشر بن معتمر (م. ۲۱۰ ق) و جعفر بن حرب (م. ۲۳۶ ق) مخالفت با قاعده گزارش شده است. برخی گفته‌اند ایشان نیز تغییر نظر داده‌اند؛ اما اشاعره از آنجا که قاعده حسن و قبح عقلی را قبول ندارند، قاعده لطف را نیز نمی‌پذیرند. قاضی عبدالجبار می‌گوید: «إنّ اللطف إذا کان لا یرجع إلاّ إلی ما یختاره المرء عنده فعلاً أو ترکاً، و القوم قد أبطلوا القول بالاختیار رأساً، فلم یکن للکلام في ذلک معهم وجهٌ». (همدانی، ۱۴۲۲: ۵۱۹)

تاریخ ظهور قاعده و انگیزه آن

شواهد حاکی از آن است که این قاعده از نیمه قرن دوم هجری مطرح بوده است و مدرسه اعتزال از آن زمان تأسیس شد و این به قاعده حسن و قبح و وجوب لطف و اصلح مشهور شد. شهرستانی (متوفی ۵۴۸ ق) می‌گوید: «و اتفقوا علی أنّ ورود التکالیف ألطاف للباري تعالی». (شهرستانی، بی‌تا: ۱ / ۴۵) احتجاج اشعری با استادش ابوعلی جبّائی در وجوب اصلح نیز مشهور است.

ازجمله کتاب‌های هشام بن حکم (متوفی ۱۷۹یا ۱۹۹ ق) *الطاف* است که شیخ در *الفهرست* آن را ذکر کرده است. فضل بن شاذان (م. ۲۶۰ ق) نیز کتابی در باب لطف دارد که نجاشی در *رجال* خود آورده است. به‌علاوه اصطلاح «اصلح» در روایات ائمه‌علیهم‌السلام به کار رفته است و شیخ صدوق (م. ۳۸۱ ق) بابی به این نام در کتاب *التوحید* (باب ۶۲) دارد. بنابراین شاید اصطلاح اصلح در روایات، ناظر به همین معنای رایج نزد متکلمان

باشد؛ همان‌طور که اصطلاح لطف به همین معنا در روایات آمده است؛ از جمله امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «إنّ اللّه تبارک و تعالی لایوصف بالترک کما یوصف خلقه، لکنّه متی علم أنّهم لایرجعون عن الکفر و الضلال، منعهم المعاونة و اللطف». (صدوق، بی‌تا: ۱ / ۱۲۳)

اما انگیزهٔ طرح این مسئله در بحث‌های کلامی، همان انگیزهٔ طرح قاعده حسن و قبح، یعنی اثبات این است که افعال الهی براساس عدل و حکمت رخ می‌دهد و خداوند از انجام ظلم و بیهوده‌کاری و هر زشتی پاک است.

مبانی لطف

صفات فعلی خداوند به صفات ذاتی الهی برمی‌گردد. در اینجا باید دید لطف به‌معنای موردنظر متکلمان، به کدام‌یک از صفات الهی باز می‌گردد. در واقع این صفات، مبنا و دلیل قاعده لطف هستند.

یک. لطف و صفت حکمت

تقریر یا دلیل اول

دیدگاه مشهور در میان متکلمان عدلیه این است که لطف از لوازم حکمت الهی است و ترک آن، مستلزم نقض غرض است که با حکمت الهی سازگار نیست. شیخ مفید می‌گوید: «و الدلیل علی وجوبه، توقّف غرض المکلّف علیه، فیکون واجباً في الحکمة». (مفید، ۱۳۷۲ الف: ۳۵)

محقق طوسی می‌گوید: «و اللطف واجب لتحصیل (لیحصل) الغرض به». (حلی، ۱۴۰۷: ۳۲۴) محقق بحرانی می‌نویسد: «أنّه لو جاز الإخلال به في الحکمة، فبتقدیر أن لا یفعله الحکیم کان مناقضاً لغرضه، لکن اللازم باطلٌ فالملزوم مثله. بیان الملازمة: إنّه تعالی أراد من المکلّف الطاعة، فإذا علم أنّه لایختار الطاعة أو لایکون أقرب إلیها إلاّ عند فعل یفعله به لا مشقة علیه فیه و لا غضاضة، وجب في الحکمة أن یفعله، إذ لو أخلّ به لکشف ذلک عن عدم إرادته له ... بیان بطلان اللازم: أنّ العقلاء یعدّون المناقضة للغرض سَفَهاً و هو ضدّ الحکمة و نقصٌ، و النقص علیه تعالی محالٌ». (بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۱۸ ـ ۱۱۷)

سید مرتضی می‌گوید: اگر کسی شخصی را به مهمانی دعوت کند و دوست داشته باشد که او حتماً به مهمانی بیاید و فرض کنیم میزبان می‌داند یا گمان قوی دارد که اگر با لبخند از او دعوت کند یا نرم با او سخن بگوید یا پسرش را دنبال او بفرستد و مانند این کارها ـ از اموری که موجب زحمت و سختی نیست ـ وی حاضر می‌شود و اگر این کارها را نکند، به‌هیچ‌وجه حاضر نمی‌شود. پس لازم است که اگر دعوت‌کننده واقعاً مشتاق آمدن اوست، این کارهای لازم را انجام دهد و اگر چنین نکند، مستحق سرزنش است؛ مانند اینکه در را به روی او ببندد. این مثال، وجوب لطف بر خدا را اقتضا می‌کند؛ چراکه علت در هر دو مورد یکی است و آن نقض غرض است. (مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۹۱ ـ ۱۹۰ با اندکی تصرف و تلخیص)

از مطالبی که ذکر شد، معلوم می‌شود که اکثر دانشمندان، لطف را ثمرهٔ صفت حکمت می‌دانند؛ یعنی صفت اصلی و ذاتی حکمت است و صفت فعلی نیز لطف است. بنابراین انجام افعالی بر خداوند لازم است، که ضرورتاً مقتضای حکمت باشد و اگر انجام ندهد، قطعاً به حکم عقل، نقض غرض و خلاف حکمت اوست.

بررسی دلیل اول

نگارنده این بیان و دلیل را صحیح می‌داند؛ اما اشکال در این است که تعریف لطف یا مصداق‌های آن، با این دلیل همخوانی ندارد و به اصطلاح، دلیل اخص از مدعا است. اولاً از حیث کبروی، انجام همه مقرِّبات به طاعت، لازمهٔ حکمت الهی نیست؛ ثانیاً از جهت صغروی در موارد بسیاری ما نمی‌توانیم بگوییم فلان امر قطعاً لطف یا لازمهٔ حکمت الهی است. در اینجا با ذکر ادله موافق و مخالف، به بسط دیدگاه موردنظر می‌پردازیم.

شارح *مقاصد*، بر این استدلال چنین اشکال کرده که ممکن است آنچه مورد امر قرار گرفته، مراد جدی شخص آمر نباشد. پس نقض غرض نخواهد شد؛ علاوه بر اینکه همیشه نقض غرض بد نیست؛ بلکه شاید حکمت و مصلحتی داشته باشد. (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۴ / ۳۲۲)

این اشکال رد شده است؛ چرا که فرض اول، خارج از بحث است و فرض دوم هم قطعاً منتفی است؛ زیرا مصلحتی در جلوگیری مکلف از رسیدن به سعادت وجود ندارد. (ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸: ۱۰۷)

اما به نظر می‌رسد عبارت *شرح مقاصد* را باید به گونه دیگری تفسیر کرد. کلمه نقض در «المأمور به» در عبارت افتاده و «بنقضه» هم در نسخه بدل «ببعضه» آمده است.[۱] پس مراد وی چنین می‌شود که ممکن است نقض مأمورٌبه مراد و غرض نباشد؛ یعنی اگر مولا لطف نکرد، لزوماً به‌معنای نقض غرض الهی نیست. سپس می‌گوید ممکن است شماری از مواردی که لطف نشده، براساس برخی مصالح و حکمت‌ها باشد و چه بسا ما امری را لطف و دارای فایده و مصلحت بدانیم؛ اما منع همان امر نزد خداوند مصالح دیگر و بیشتری داشته باشد. اگر عبارت تفتازانی این‌چنین باشد، همان اشکال و دیدگاه موردنظر می‌شود.

به نظر می‌رسد امور ممکن برای جذب مهمان بسیار است و می‌توان قریب به بی‌نهایت فرض تصور کرد. برخی مکلفان با یک، دو، سه لطف به طاعت می‌رسند. برخی با چهار و پنج لطف و برخی بیشتر؛ اما حد لطفی که واجب است، تا کجاست؟ اشکال این است که لطف‌های قابل تصور فراوان است. خداوند لطیف هم براساس حکمت خود، کار لغو یا عبث نمی‌کند؛ اما اینکه چه الطافی می‌کند و کدام لطف لازمهٔ حکمت اوست و چه الطافی از میان هزاران هزار لطف، مبتلا به مانع است، علم محدود بشر بدان احاطه ندارد؛ ازاین‌رو با اطمینان نمی‌توانیم بگوییم فلان‌چیز لطف است و هیچ مفسده و مانعی ثبوتاً و اثباتاً هم ندارد. پس بر او انجام این لطف واجب است؛ چراکه احتمال دارد لطف نباشد. آری، اگر موردی را عقل قطعاً مقتضای حکمت دید و

---

۱. الثاني: ان منع اللطف نقض لغرضه الذي هو الإتيان بالمأمور به و نقض الغرض قبيح يجب تركه و رد بمنع المقدمتين لجواز ان لايكون نقض المأمور به مراداً او غرضاً و يتعلق بنقضه (ببعضه) حكم و مصالح. (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۴ / ۳۲۳)

یقین به عدم مانع داشت ـ مثل وجود دنیای دیگری غیر از دنیای حاضر در بحث معاد یا لزوم هدایت بشر از طریق پیامبران در بحث نبوت ـ آنجا حکم به لزوم فعل بر خداوند می‌کند.

تقریر یا دلیل دوم

مولف کتاب *یاقوت* در تبیین دیگری می‌گوید: ترک کردن لطف، لطف و کمک به ترک اطاعت و نیز کمک به گناه و عصیان زشت است. پس لطف نباید ترک شود؛ یعنی لطف لازم است. این بیان نیز مبتنی بر حکمت الهی است؛ زیرا غرض از آفرینش انسان و تکالیف دینی، تحصیل سعادت و نزدیکی به خدا است و لطف نکردن، موجب رسیدن به شقاوت می‌شود که این ناپسند و زشت است. پس آنچه موجب زشتی می‌شود نیز زشت است.

بررسی دلیل دوم

این بیان نیز به نظر تمام نیست؛ زیرا ترک لطف به معنا و گستره‌ای که در تعریف متکلمان آمده، کمک به عصیان و زشتی نیست. آنچه بر او لازم است، عمل بر طبق حکمت و آنچه بر او قبیح است، ترک عمل حکیمانه و انجام عمل لغو و بیهوده است؛ اما اگر بعد از ارسال نبی، کتاب، وعده و وعید، بهشت و جهنم، لطفِ دیگر یا بیشتر نکند، زشت نخواهد بود.

شارح *مقاصد* در رد این استدلال می‌گوید: عدم تحصیل طاعت، اعم از تحصیل معصیت است و به همین ترتیب، عدم نزدیکی به طاعت، اعم از نزدیکی به معصیت است. این اشکال در مواردی صحیح است که طاعت و معصیت ضدین باشند و فرض سوم وجود داشته باشد، مثل راستگویی و سخن نگفتن و دروغ‌گویی. در اینجا می‌شود راست نگفت و دروغ هم نگفت. به عبارت دیگر، راست نگفتن مساوی با دروغ‌گویی نیست؛ اما در مواردی که طاعت و معصیت نقیضین باشند، مثل انجام نماز و روزه و ترک این طاعات، دیگر فرض سوم وجود ندارد.

تقریر یا دلیل سوم

سید مرتضی می‌گوید: گاهی برای لزوم لطف چنین استدلال می‌شود که انگیزه برای خواستن یک فعل، باعث انجام افعالی می‌شود که برای اختیار آن فعل لازم است یا اینکه آن فعل بدون آن محقق نمی‌شود؛ چنان‌که وقتی یکی از ما می‌خواهد فرزندش را تعلیم دهد، هر کاری که برای انتخاب این راه و انجام تعلیم نیز لازم است، انجام می‌دهد. بر این اساس، وقتی مسببی از شخصی خواسته می‌شود و آن مسبب بدون سببی خاص محقق نمی‌شود، باید آن سبب نیز خواسته شود. (مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۹۴ ـ ۱۹۳)

بررسی دلیل سوم

درباره این بیان می‌توان گفت فعل و لوازم ضروری و جدایی‌ناپذیر آن قهراً مورد طلب و حکم یکسان قرار می‌گیرند؛ اما آنچه ضرورت ندارد و لطف‌های متعدد و مختلفی که می‌توان فرض کرد، مورد وجوب و لزوم

قرار نمی‌گیرند. به بیان روشن‌تر، مواردی که به‌عنوان لطف طرح می‌شود، نقش سبب را در مورد فعل مطلوب ندارند تا لازم باشند.

تقریر یا دلیل چهارم

شارح *مقاصد* دلیل چهارم موافقان را چنین ذکر می‌کند که فعلِ واجب محقق نمی‌شود مگر به آنچه موجب تحصیل یا تقریب آن می‌شود. پس آن محصِّل یا مقرِّب هم واجب است. ایشان می‌افزاید: درصورتی‌که این قاعده و ملازمه را بپذیریم، واجب بر مکلف وجوب پیدا می‌کند، البته درصورتی‌که مقدور باشد. بنابراین اگر مقدور نباشد، اصلاً وجوب پیدا نمی‌کند و اگر وجوب پیدا نکند، به بحث ما مربوط نمی‌شود. (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۴ / ۳۲۲)

بررسی دلیل چهارم

دلیل چهارم اگر ناظر به شرایط وجوب باشد، خارج از بحث است و درصورتی‌که به امور بیرونی برگردد، اگر نقش سبب دارد، البته ضروری است و اگر امر اضافی و لطف غیر ضرور است، چنان‌که گذشت، تحت قاعده لطف و حکمت قرار نمی‌گیرد.

دو. لطف و صفت جود

شیخ مفید در کتاب *أوائل المقالات* قاعده لطف را به دو صفت جود و کرم الهی بازگردانده است و فرموده: آنچه معتقدان به قاعده لطف واجب دانسته‌اند، از ناحیه صفت جود و کرم واجب است، نه از جهت صفت عدل و اینکه اگر خداوند لطف نکند، ظالم است؛ چنان‌که برخی گمان کرده‌اند. (مفید، ۱۳۷۲ ب: ۴ / ۵۹)

بررسی دیدگاه دوم

به نظر می‌آید شیخ مفید با تفطّن به استناد لطف به عدل و حکمت و اشکالی که بر آن وارد است، راه جود را برگزیده است. درباره استناد قاعده لطف به صفت جود هم باید گفت: اگرچه خداوند جواد و کریم علی‌الاطلاق است و بخشش الهی بی‌نهایت است، در مقام فعل، برآیند صفت جود و حکمت و سایر صفات الهی محقق می‌شود و نمی‌توان هر مصداقی را فرض کرد و آن را مقتضای جود دانست و سپس گفت باید خداوند آن را انجام دهد.

ادلّهٔ مخالفان قاعدهٔ لطف

اشاعره به دو صورت با قاعده لطف مخالف هستند:

۱. عام: حکم به وجوب یک فعل بر خدا به‌طورکلی باطل است؛ چون لازمه‌اش این است که عقل بر خدا حاکم باشد؛ درحالی‌که او حاکم بر همه‌چیز است؛ فخر رازی دراین‌باره می‌گوید: حکم فقط از طریق شرع ثابت می‌شود و هیچ حاکمی مافوق شرع نداریم، پس هیچ امری بر او واجب نیست. (طوسی، ۱۴۰۵: ۳۴۲)

این سخن اشاعره را خواجه و دیگران بارها و به‌درستی پاسخ داده‌اند؛ محقق طوسی می‌گوید: مراد از این وجوب، حکم شرعی مصطلح بین فقها نیست؛ بلکه به این معنا است که این کار به‌گونه‌ای است که اگر کسی آن را ترک کند، مستحق مذمت است و کار زشت هم به این معنا است که انجام‌دهنده آن سزاوار سرزنش است. (همان) پس عقل انسان در اینجا فقط کاشف از سازگاری فعل با صفات فاعل است، نه اینکه از موضع برتر بر او حکم براند.

۲. خاص: فخر رازی می‌گوید: لطف چیزی است که موجب تقویت انگیزه می‌شود؛ به‌گونه‌ای که به حد وادار کردن می‌رسد، پس امری ممکن‌الوجود است؛ خداوند هم بر همه ممکنات توانا است، پس خداوند قادر است آن انگیزه وادارکننده بر عمل را بدون واسطه آن لطف ایجاد کند. (همان)

بر فخر چنین اشکال شده که: اولاً از شرایط لطف این است که به حد اجبار نرسد؛ ثانیاً: اشکال مبنایی بر سخن اشاعره و فخر (هیچ موجودی دارای سببیت و تأثیر نیست) این است که قدرت عام الهی، شامل همه امور است؛ ولی خواست حکیمانه او به این تعلق گرفته است که هر مسببی از سببی خاص و مناسب پدید می‌آید؛ ازاین‌رو پیامبران را برای تبلیغ احکام الهی همراه با کتاب فرستاده است؛ اگرچه می‌توانست بدون واسطه آنها نیز این کار را انجام دهد.

اشکالات مذکور براساس دیدگاه اشاعره است و در این بحث موردنظر ما نیست. مهم اشکالات بنایی است که باید آنها را ارزیابی کرد.

اشکال بُشر بن معتمر

بشر بن معتمر که از بزرگان معتزله و مؤسس مدرسه بغداد است، می‌گوید: برای اجرای لطف و اصلح حدی وجود ندارد و برای آن می‌توان مصادیقی بی‌نهایت در نظر گرفت؛ ما می‌توانیم الطافی در نظر بگیریم که اگر خداوند انجام دهد، همه مردم کره زمین ایمان خواهند آورد؛ ولی این کار بر او لازم نیست؛ او فقط باید بعد از ابلاغ احکام الهی، به بندگان قدرت اطاعت بدهد؛ ازاین‌رو ما از وجود افراد کافر و فاسق کشف می‌کنیم که لطف به‌طور مطلق و کامل بر او واجب نیست. (همدانی، ۱۴۲۲: ۵۲۰؛ شهرستانی، بی‌تا: ۱ / ۶۵)

شارح *مقاصد* دراین‌باره می‌نویسد: ادله لطف به وجوهی مورد معارضه قرار گرفته است:

اشکال و معارضه اول

اگر لطف واجب باشد، دیگر کافر و فاسقی باقی نمی‌ماند؛ زیرا ازجمله الطاف، لطف محصِّل است و قاعده این است که نهایت لطف واجب است. (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۴ / ۳۲۲)

بر ایشان اشکال شده که لزوم لطف، مشروط به این است که به حد اجبار نرسد و اگرچه می‌توان لطف‌های بی‌نهایتی فرض کرد، این شرط، لطف را محدود می‌کند. پس بر خداوند به دلیل حکمت و جود

واجب است تا بر بندگان لطف کند و چون شأن او ایجاد انگیزه در ظرف اختیار است، پس وجود کافران و عاصیان، کاشف از عدم لطف بر آنان نیست؛ بلکه نشانهٔ سوء انتخاب ایشان است.

علامهٔ حلّی نیز در جواب می‌فرماید: «لطف، لطف است، چه ملطوفٌ فیه حاصل شود و چه نشود؛ چراکه لطف آن است که عبادت و طاعت را نزدیک می‌کند و وجودش را ترجیح می‌دهد و ممکن است همراه آن معارض قوی‌تری، یعنی سوء اختیار مکلف حاصل شود». (حلی، ۱۴۰۷: ۲۵۵)

به نظر می‌رسد اشکال علامه بر شارح *مقاصد* وارد است؛ علاوه بر آن، معنای لطف محصِّل در سخن متکلمان این است که هرگاه لطف به انجام کار خوب یا ترک کار بد منجر شود، لطف محصِّل نامیده می‌شود، نه اینکه بر خداوند، لطف محصِّل نسبت به همهٔ بندگان واجب است.

قاضی عبدالجبار معتزلی، این اشکال را به‌گونه دیگری جواب می‌دهد و می‌گوید: مکلفان بر دو گونه هستند: گروهی که خداوند می‌داند از لطف بهره‌مند می‌شوند و کفر نمی‌ورزند و دسته دیگری که کفر می‌ورزند و استفاده نمی‌کنند. لطف در مورد گروه اول واجب است، نه گروه دوم. (همدانی، ۱۴۲۲: ۵۲۰)

این جواب از حدیث امام رضاؑ در تفسیر آیه «وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لا يُبْصِرُونَ» (بقره / ۱۷) استفاده می‌شود: «إن اللّه تبارک و تعالی لایوصف بالترک کما یوصف خلقه، و لکنّه متی علم أنّهم لا یرجعون عن الکفر و الضلال منعهم المعاونة و اللطف و خلّي بینهم و بین اختیارهم». (صدوق، بی‌تا: ۱ / ۱۲۳)

علامهٔ طبرسی با آیه: «رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء / ۱۶۵) بر بطلان نظریهٔ بشر بن معتمر استدلال نموده و فرموده است: «این آیه دلالت می‌کند بر بطلان نظر کسی که گمان می‌کند نزد خداوند الطافی است که اگر برای کافر انجام دهد، ایمان می‌آورد؛ زیرا اگر چنین باشد، برای کفار در قیامت علیه خداوند حجت است که چرا فلان لطف را در حق ما انجام ندادی تا ما هم ایمان بیاوریم». (طبرسی، ۱۳۷۹: ۳ / ۱۴۲)

احتمال دارد کسی جواب دهد که سخن بشر در غیر مورد بعثت انبیا است؛ زیرا موضوع لطف، تکلیف است و ابلاغ تکلیف متوقف بر بعثت انبیا است. در مقابل ممکن است کسی بگوید: تکلیف اعم از تکلیف عقلی و شرعی است و به همین جهت، بعثت انبیا از مصادیق لطف است. پس اگر بعثت براساس لطف بودن واجب باشد، هر لطف دیگری هم واجب است.

به نظر می‌رسد از تعابیر دینی می‌توان استفاده کرد که خداوند ارسال رسولان را که وعده و وعیدها را به گوش مردم می‌رسانند، موجب بسته شدن راه عذر مردم علیه خود می‌داند؛ یعنی اینکه الطاف دیگری که درباره بندگان می‌توان فرض کرد، بر خالق لازم نیستند. چه بسا الطافی که بر حسب تعریف قاعده لطف تصور می‌شود؛ ولی ضرورت ندارند و مردم نمی‌توانند خداوند را برای انجام ندادن آنها بازخواست کنند. بنابراین بین بعثت انبیا و سایر اموری که مصداق لطف هستند، خیلی فرق وجود دارد و نباید با سایر امور مقایسه شود.

اشکال و معارضه دوم

اگر لطف واجب بود، خداوند از سعادت برخی افراد و شقاوت برخی دیگر به نحو قطعی خبر نمی‌داد؛ چون این کار موجب ناامیدی و وادار کردن به گناه می‌شود و این ناپسند است.[۱]

بیان بطلان لازم: اینکه خداوند خبر نداده باشد، باطل است؛ زیرا سراسر قرآن پر است از اینکه منافقان در درک اسفل از آتش‌اند، کفار در جهنم مخلدند، آدم‌کشان در جهنم جاودانند، طاغوت‌ها و ستمگران جهنمی‌اند، ابولهب و شیطان و ... جهنمی هستند. فالملزوم مثله، پس لطف بر خدا واجب نیست.

جواب: خبر دادن خداوند از اینکه فلانی اهل بهشت می‌شود، اغرای به قبیح نیست؛ زیرا چه‌بسا همین خبر دادن موجب شود که آن شخص به اختیار خویش، خود را از همه بدی‌ها منزه کند تا در قیامت شرمسار نشود. همچنین اخبار جهنمی بودن شخص یا گروهی هم مفسده ندارد و موجب اغرا به قبیح نیست؛ زیرا این اخبار اگر نسبت به شخص جاهل و منکر باشد که مفسده ندارد، همانند ابولهب یا کفار که آنها اصلاً خدا و قیامت را قبول ندارند تا این اخبار در آنان تأثیر بیشتری بگذارد و سبب گناه بیشتری شود. اگر هم نسبت به عالم باشد، همانند ابلیس که علم به خدا و معاد و عذاب جهنم داشت، باز هم خبر دادن خداوند به عاقبت امر او، انگیزه‌ای برای اصرار به گناه و کفر نیست؛ چون ابلیس نیک می‌داند که هرچه اصرار بیشتری ورزد، گناهانش بیشتر شد، عقاب او صدچندان می‌شود. پس خداوند وادارکننده به قبیح نیست و در نتیجه ملازمه پذیرفته نیست.

همچنین به این اشکال پاسخ داده شده که مأیوس کردن و وادار کردن در جایی است که به نحو مطلق و غیرمشروط باشد؛ درحالی‌که خداوند وعده و وعید را همراه با شرط و توجه به طرف مقابل ذکر کرده است؛ مثل آیه: «اگر شرک بورزی، عمل تو حبط می‌شود ... »، (زمر / ۶۵) «اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، برای شما اجر عظیم است». (آل‌عمران / ۱۷۹) و ده‌ها آیهٔ دیگر.

به نظر نگارنده، این اشکال و معارضهٔ مخالفان لطف، همان‌طور که در جواب آن آمده، صحیح نیست.

اشکال و معارضه سوم

اشکال دیگر بر قاعده لطف این است که اگر لطف واجب بود، می‌بایست در هر زمانی یک پیامبر باشد و در هر سرزمینی یک معصوم باشد تا امر به معروف و دعوت به حق کند و در زمین حاکمی باشد که به مظلوم انصاف دهد و از ظالم داد می‌ستاند.[۲]

در پاسخ گفته شده این سخن، نقضی بر معتزله است، نه بر امامیه که معتقد به وجوب نصب امام معصوم بر خداوند براساس قاعده لطف هستند. (ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸: ۱۱۴)

---

۱. الثاني: انه لو وجب لما اخبر الله بسعاده البعض و شقاوه البعض بحيث لايطيع البته لان ذلک اقناط و اغراء علي المعصيه و هو قبيح و لو في حق من علم الله انه لايجدي عليه اللطف. (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۴ / ۳۲۳)

۲. الثالث: انه لو وجب لكان في كل عصر نبي و في كل بلد معصوم يامر بالمعروف و يدعو الي الحق و علي وجه الارض خليفه ينصف المظلوم و ينتصف من الظالم الي غير ذلک من الالطاف. (همان)

به نظر می‌آید این اشکال و نقض بر امامیه نیز وارد است؛ زیرا مقتضای قاعده لطف ـ همان‌گونه که بیان گردید ـ وجوب هر امری است که موجب نزدیکی بندگان به طاعت می‌شود و شکی نیست که وجود پیامبر و امام زندهٔ حاضر و متصرف در کارها و الگو برای امت و تکرار امور خارق‌العاده و معجزاتِ نشان‌دهنده قدرت الهی و مانند این امور، همگی موجب نزدیکی بندگان به خداوند می‌شود. به فرض درستی این سخن که وجود امام معصوم، یک لطف است و تصرف او لطفی دیگر، سخن در این است که چرا لطفِ تصرف امام محقق نمی‌شود. وقتی هر لطفی بر خدا لازم است و تصرف فعلی و کامل امام هم لطف است، پس این لطف هم بر خدا لازم است.

اگر گفته شود قبول داریم که این نیز لطف است، ولی چه‌بسا در این مورد، مانعی یا معارضی وجود داشته باشد، در این صورت دیگر لطف محقق نمی‌شود، در جواب می‌گوییم از قضا محل اشکال همین‌جا است. این سخن و احتمال درست است و عین این سخن را در سایر مواردی که شما لطف می‌دانید، معتقدیم. شاید در این مورد نیز مانع یا معارضی وجود داشته باشد. بر همین اساس می‌گوییم ما همواره بعد از آنکه خداوند کاری را انجام داد و بر بندگان لطف و تفضل کرد، ما لطف بودن آن را درک می‌کنیم، نه اینکه ما ابتدا لطف بودن یک امر را به‌طور جزئی و مشخص درک می‌کنیم و سپس به وجوب انجام آن بر خدا حکم می‌کنیم.

پس همان‌طور که متکلمان گفته‌اند، قاعده لطف ناشی از صفت حکمت الهی است، پس ناگزیر باید مقید به قیود حکمت شود. نهایت آن چیزی که می‌توان عقلاً دریافت، این است که خداوند باید بر طبق حکمت عمل کند؛ چراکه ذات او حکیم است و او فعل لغو و عبث و بیهوده یا کم‌فایده و غیر محکم انجام نمی‌دهد؛ اما احکام عقل بسیار کلی است و قدرت تعیین مصداق جزئی را ندارد. گمان قوی نگارنده بر آن است که عالمان دینی ما بعد از آنکه با ارسال انبیا و اوصیا و ائمه‌ﷺ مواجه شده‌اند، درصدد تنظیم و ارائه دلیل یا ادله مختلف عقلی برآمده‌اند. اینکه فرستادن نبی یا امام فی‌الجمله لطف و براساس حکمت بالغه الهی است، بی‌تردید صحیح است؛ اما اینکه وجود نبی یا امام لطف است، پس او باید در هر عصر و مکان، نبی یا امام بفرستد، قطعاً این حکم عقلی کلیت و صحت ندارد. در طول تاریخ در برخی زمان‌ها و در برخی مکان‌ها به‌طور قطع، نبی یا امام حی و حاضر و راهنما و مبشر و منذری نبوده است. دست‌کم در زمان نبی مکرم اسلام در آغاز بعثت در غیر مکه و سپس در غیرمدینه پیامبری نمی‌شناسیم. اینکه مصداق لطف الهی یا مقتضای حکمت الهی در زمان کنونی، ارسال نبی مبلّغ است یا نبی مشرّع، در مکه و مدینه است یا فلسطین و عراق، نبی است یا امام، حاضر و متصرف است یا غایب و محدود، ۱۲۴۰۰۰ است یا کمتر و بیشتر، ۱۲ امام است یا کمتر و بیشتر، حاکم و مبسوط الید است یا محصور و زندانی، بیان کننده و مجری احکام شریعت است یا نه، هدایت فطری و عقلی کفایت می‌کند و مقبول است یا هدایت وحیانی هم باید ضمیمه شود، در کدام محل و زمان حجت و هادی لازم و موجود است و کجا نیست، و بسیاری محتملات و ابهامات دیگر که عقل در مورد هیچ‌یک از این سؤالات، پاسخ روشنی ندارد؛ ازاین‌رو وقتی عالمان دینی می‌گویند نبی یا امام لطف است و بعد با این اشکال و سؤال مواجه می‌شوند که چرا

در فلان زمان یا مکان، معصوم وجود ندارد یا چرا امام حاضر نیست، درصدد چاره‌جویی و طرح فرض‌ها و احتمالات دیگر برمی‌آیند. ادعای ما این نیست که نمی‌توان گفت فلان‌چیز خوب است و بر خداوند لازم است که به امر حسن و خوب عمل کند. آری، عدالت خوب است و حکمت صفت الهی است و باید به مقتضای ذاتش طبق آن عمل کند؛ ولی این حکم کلی، مصداق دقیق خود را مشخص نمی‌کند.

مناقشات متعدد و مفصلی که در کتب کلامی درباره لطف و شرایط آن، بدیل نداشتن نصب نبی و امام، مصلحت داشتن لطف خاص مثل نصب امام و قطع به عدم مفسده و سایر مباحث فراهم آمده، برخاسته از همین ابهام و اجمال زیاد حکم عقلی است؛ ازاین‌رو در برخی عبارات آمده: نصب امام لطف است؛ (حلی، ۱۴۰۷: ۳۶۲) در بیانی دیگر گفته شده: نصب امام لطفی است که هیچ مفسده‌ای ندارد؛ (لاهیجی، ۱۳۷۲: ۱۰۸؛ نراقی، ۱۳۶۹: ۱۳۴ ـ ۱۳۲) برخی از مستشکلان نیز به‌حق می‌گویند: اگر لطف به این گستردگی است، الطاف بسیار و بلکه بی‌نهایتی می‌توان فرض کرد که هیچ‌یک محقق نشده است.

مصادیق لطف و ثمرات آن

قاعدهٔ لطف از قواعد مهم کلامی شمرده شده است که مسائل مهمی در علم کلام از آن تفریع شده است. در باب وجوب تکالیف شرعی به جای قاعده لطف، (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۳۵۳ ـ ۳۴۶) در باب وجوب بعثت انبیا نیز غیر از دلیل لطف، (بنگرید به ازجمله: حلبی، ۱۳۶۳: ۹۵) در مسئله عصمت پیامبران، (بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۲۷ ـ ۱۲۵) وعده و وعید (طوسی، ۱۴۱۶: الباب الخامس) و در وجوب نصب امام (مفید، ۱۳۷۲ الف: ۳۹) از ادله لزوم وحی و هدایت الهی و محدودیت حس و عقل بشر یا ادله دیگر استفاده می‌کنیم. در سایر مباحث کلامی نیز جایی را سراغ نداریم که تنها و تنها دلیل بر یک امر مسلم و معروف عقیدتی، راه لطف باشد و بس.

نتیجه

لطف یعنی آنچه مکلف از طریق آن به انجام طاعات، نزدیک‌تر و از انجام معاصی دورتر است. لطف یا منجر به انجام طاعت می‌شود یا موجب نزدیکی به آن. نظر مشهور در امامیه و معتزله، اعتقاد به لطف است و بشر بن معتمر و جعفر بن حرب از معتزله و اشاعره مخالف این نظر هستند. لطف یا مبتنی بر صفت حکمت است یا جود. تقاریر و ادله مختلف در مسئله، ناتمام است و اشکال اساسی در مسئله، از بُشر بن معتمر معتزلی است که از جهت کبروی لطف، را واجب نمی‌داند؛ چراکه فروض بی‌نهایتی دارد و خارجاً محقق نشده است؛ بلکه نمی‌تواند محقق شود؛ در همین باب، سه اشکال از شارح ***مقاصد*** نقل شد و یکی از آنها رد و دو مورد دیگر تأیید شد که نتیجه آن در واقع همان نظر بُشر است. از حیث صغروی نیز ما نمی‌توانیم مجموع مصالح و مفاسد یک امر خاص را تشخیص دهیم تا سپس حکم کنیم که بر خداوند لازم است یا نیست؛ پس به‌طورکلی، استناد به قاعده لطف در مورد ادعا عقیم است.

منابع و مآخذ

۱. *قرآن کریم*.

۲. ابراهیم مصطفی و دیگران، بی‌تا، ***المعجم الوسیط***، استانبول، المکتبة الاسلامیة.

۳. بحرانی، میثم بن علی، ۱٤۰٦ ق، ***قواعد المرام فی علم الکلام***، قم، مکتبة المرعشی.

٤. تفتازانی، مسعود بن عمر، ۱٤۰۹ ق، ***شرح المقاصد***، قم، منشورات الرضی.

۵. حلبی، تقی‌الدین ابوالصلاح، ۱۳٦۳، ***تقریب المعارف فی الکلام***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.

٦. حلی، حسن بن یوسف، ۱٤۰۷ ق، ***کشف المراد***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.

۷. حمصی رازی، سدیدالدین،۱٤۱۲ق، ***المنقذ من التقلید***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.

۸. ربانی گلپایگانی، علی، ۱٤۱۸ ق، ***القواعد الکلامیة***، قم، مؤسسة الامام الصادق علیه السلام.

۹. سیوری، مقداد بن عبدالله، ۱٤۰۵ ق، ***إرشاد الطالبین***، قم، مکتبة المرعشی.

۱۰. ـــــــــــ، ۱٤۲۲ ق، ***اللوامع الإلهیة***، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.

۱۱. شرتوتی لبنانی، سعید الخوری، ۱٤۰۳ ق، ***أقرب الموارد***، قم، مکتبة المرعشی.

۱۲. شهرستانی، عبدالکریم، بی‌تا، ***الملل و النحل***، بیروت، دار المعرفة.

۱۳. صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، بی‌تا، ***عیون أخبار الرضا***، تهران، جهان.

۱٤. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۹ ق، ***مجمع البیان فی علوم القرآن***، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۵. طوسی، خواجه نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن، ۱٤۰۰ ق، ***الاقتصاد فی ما یتعلق بالاعتقاد***، قم، الخیام.

۱٦. ـــــــــــ، ۱٤۰۵ ق، ***تلخیص المحصل***، بیروت، دار الاضواء.

۱۷. ـــــــــــ، ۱٤۱٦ ق، ***قواعد العقائد***، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.

۱۸. فیومی، احمد بن محمد، بی‌تا، ***المصباح المنیر***، قاهره.

۱۹. لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۷۲، ***سرمایه ایمان***، تصحیح صادق لاریجانی، قم، الزهراء، چ ۳.

۲۰. ـــــــــــ، ۱۳۸۳، ***گوهر مراد***، تهران، نشر سایه.

۲۱. مجلسی، محمدباقر،۱۴۰۴ ق، ***بحارالأنوار***، بیروت، الوفاء.

۲۲. مرتضی، علی بن حسین، ۱٤۱۱ ق، ***الذخیرة فی علم الکلام***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.

۲۳. مفید، محمد بن نعمان، ۱۳۷۲ الف، ***النکت الاعتقادیة***، در مصنفات الشیخ المفید، ج ۱۰، قم.

۲٤. ـــــــــــ، ۱۳۷۲ ب، ***أوائل المقالات***، در مصنفات الشیخ المفید، ج ٤، قم.

۲۵. نراقی، ملامحمدمهدی، ۱۳٦۹، ***أنیس الموحدین***، تهران، انتشارات الزهراء، چ ۲.

۲٦. همدانی، قاضی عبدالجبار بن احمد، ۱٤۲۲ ق، ***شرح الأصول الخمسة***، بیروت، دار احیاء التراث العربی.